

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

سوم دیماه پنجاه و نه
استاد مسعود ریاضی

محدود در لایتناهی

آیا می توان خدا را لایتناهی نامید؟ یا باید به او لاحد بگوئیم؟ بعضی از فیلسوفان و عارفان ایرانی آن ذات بی ابتدا و بی انتها را لایتناهی نگفته اند و معتقدند باید او را لاحد یعنی بدون بعد و حد و اندازه و حدود نامید اما چه عیب دارد که لایتناهی بگوئیم یعنی بینهایت و وجودی که بینهایت باشد بی بدایت نیز خواهد بود یعنی بی ابتدا و بی انتها، این وجود مقدس که ما یک ذره از پیکر عظیم او هستیم، در فکر محدود ما نمی گنجد، ظاهراً ما محدودیم و او لاحد.

شاید اصطلاح لاحد برای معرفی یزدان مقتدر مهربان مناسبتر باشد، گر چه کلمات قراردادی و پوشالی بشر نمی تواند معرف آن ذات قدیم ازلی و مفاهیم عالیه توحید و وحدت باشد. این وظیفه بزرگ را احساس بشر به عهده دارد، که خداوند در وصف نگنجد و نباید از قلم و زبان، انتظار توصیف ذات احدیت را داشته باشیم.

اگر بخواهیم او را بشناسیم و به دیگران معرفی کنیم، به علت محدودیت مغز و تفکراتمان و نیز نارسائی بیان و قلم قادر نخواهیم بود، اما خود وجود لاحد و ذات بی ابتدا و بی انتها که شعور و احساس مطلق کامل است، می تواند خود را بشناسد. این است که به دعا نشستیم و نیایش و تمنای عنایت و هدایت نمودیم.

سخن از محدود و بینهایت رفت (محدود در لایتناهی)

آیا انسان محدود است؟ آری انسان محدود است

آیا انسان بی نهایت است؟ آری انسان بینهایت است

آیا انسان حادث است؟ آری انسان حادث است.

آیا انسان قدیم است؟ آری انسان قدیم است.

در سخن ما تضاد مشاهده می شود و نکته در همین تضاد است که اگر برای وجود بی نهایت فقط یک نوع توصیف داشته باشیم و وصف دیگری برای وجود بینهایت درست نباشد، وجود بینهایت محدود خواهد بود. دقت کنید تا نکته را در یابید. اگر ما به وجود بینهایت بگوئیم دراز است و کوتاه نیست، این وجود بینهایت، معلوم است کوتاهی را در خود نمی تواند پذیرد، پس محدود خواهد بود. یا اگر بگوئیم، وجود بینهایت فقط ذات است و صفات ندارد، فقط معنا است و صورت ندارد، فقط ماهیت است و جوهر ندارد، یا فقط جوهر است و عرض ندارد، فقط خالق است و مخلوق ندارد، فقط قدیم است و حادث ندارد، فقط یک است و دو نیست، فقط بسیط است و مرکب نیست فقط وحدت است و کثرت نمی پذیرد و چیزهایی از این قبیل و تصورات دیگر.

قطعاً بدانید چنین توصیفی درباره وجود بینهایت او را محدود خواهد کرد پس در لایتناهی محدود نیز می گنجد. اما لایتناهی در محدود نمی گنجد. از نظر استدلال ریاضی و فیزیکی وجود بینهایت در موجود محدود نمی گنجد. همواره باید بینهایت را وجود محدود را موجود بنامیم و اگر این کلمات را درست و بجا بکار نبریم معنا عوض می شود. خداشناسی، علم شریف، بزرگ و دقیقی است با اینکه فیزیکی خاص خود دارد همه علوم و معارف بشری، حتی فیزیک و شیمی و ریاضی، یا جزو علوم خداشناسی محسوب می شود و یا در خدمت فیزیک خداشناسی خواهد بود.

می دانید که چرا گفتم که فیزیکی ویژه خود دارد؟ برای اینکه یک فرد بیسواد و بی خبر از علوم تجربی نیز می تواند خدای خود را بشناسد از طریق فیزیک خاص خداشناسی، و همچنین یک دانشمند متبحر که مختصری از همه علوم آگاه باشد و در یک یا چند رشته از علوم تجربی تخصص پیدا کند، نیز می تواند خدای خود را بشناسد. چون خدا متعلق به همگان است و همه ذرات عالم در تکاپوی شناخت خدای خود و پرستش و عشق و ورزی با او هستند.

می‌ترسم با اقامه دلایل ریاضی و فیزیکی این بحث لطیف و زیبا و جذاب خدانشناسی خشک و دل آزار شود. زیرا اینجا مکان عشق‌بازی و زبان احساس و عاطفه انسانی است و پای استدلالیان چوبین بود! اما چون در عصری قرار داریم که تازه ملت ما کلمات فیزیک و شیمی و ریاضی را به گوش ظاهری خود شنیده‌اند و بدون اینکه این علوم را فرا بگیرند، همه مسائل هستی را می‌خواهند با فیزیک زمان و علوم ریاضی بسنجند و بشناسند، ناچاریم با استخدام اصطلاحات علمی و فیزیکی اظهار فضل کنیم و به آنها بفهمانیم که ما هم می‌فهمیم. در جامعه ما با بازی با کلمات فرنگی و بکار بردن ایسمهای خنک و بی مزه، دانش خود را به رخ یکدیگر می‌کشند. خدا جوانان ما را شفای عاجلی عنایت فرماید و از این دام تظاهر به دانشمند بودن و فرنگی مآبی نجات بدهد. آنها را نیز که بدون شناخت قرآن و مبانی اسلام مانند غرب‌زدگان، عرب‌زده شده‌اند و هر چه می‌گویند با استفاده از کلمات عربی آب نکشیده دین و ایمان خود را به رخ‌دیگران می‌کشند به همین کسالت مبتلا هستند. معلوم نیست که ایرانیان خودشان فرهنگی ندارند که فرنگی و عربی حرف می‌زنند؟ الهی هیچ جامعه‌ای خود را گم نکند و هیچ ملتی سرگیجه نگیرد؟ و اصالت و تاریخ خود را فراموش نکند آنچنانکه ایرانیان گمراه شده‌اند.

چرا ساده حرف نمی‌زنید؟ به راستی از اینکه کلمات حادث و قدیم، ماهیت و جوهر و عرض را در این مقاله بیان کردم احساس شرمساری می‌کنم، اشتباه نکنید، نمی‌گویم: که از علوم عربی و غربی نباید بهره‌مند شد، من چنین تعصبی ندارم اما می‌گویم، گویندگان اسلامی و دانشگاهی ما باید در سخنان خود الفاظی را بکار ببرند که شنوندگان گیج و گول نشوند و معنی حرف آنها را بفهمند، ما که نمی‌فهمیم اینها چه می‌گویند. خدا کند که خودشان معنی فرمایشات خود را بفهمند.

این گویندگان رادیو تلویزیون، نیز سخت گرفتار شده‌اند آیات قرآن و احادیث عربی را باید حفظ کنند و غلط و شل و لنگ، در گفتن اخبار بکار ببرند. بیچاره ایرانی، بیچاره ایرانی، بیچاره ایرانی!!!

سخن درباره محدود در لایتناهی بود ما می‌گوئیم، بینهایت نمی‌تواند حجم داشته باشد و همچنین بینهایت نمی‌تواند بدون حجم باشد، عجب گرفتاری برای خودمان درست کردیم، بشر حجم را در جهان احساس می‌کند، چطور بپذیرد که وجود بینهایت، یعنی همین جهان، حجم ندارد بسیار خوب، منکر احساس بشر نمی‌شویم. اما این عقیده نیز از احساس بشر سرچشمه می‌گیرد که علوم ریاضی می‌گوید، بینهایت فقط به صورت خط قابل تحقیق است نه سطح دارد و نه حجم، وجود بینهایت بسیط است و مرکب نیست این حرف یعنی چه؟ یعنی بینهایت نمی‌تواند از ذرات و اجزاء تشکیل بشود زیرا هر جزئی و هر ذره‌ای لامحاله محدود است و مجموع ذرات و اجزاء محدود موجودی خواهد بود دارای حد و بعد و حجم و اندازه.

مثلاً اگر در صحرائی به اندازه کوه بزرگی گندم داشته باشید. چون دانه‌های گندم دارای بعد و حدود می‌باشد، مجموع این دانه‌ها نیز نمی‌تواند بدون بعد و لاحد باشد حالا این سؤال پیش می‌آید. آیا ما می‌توانیم بگوئیم بینهایت دانه گندم داریم؟ انباری با بینهایت گندم چون از دانه‌های محدود تشکیل شده نمی‌تواند بینهایت باشد. نمی‌دانم دلیل قانع کننده بود یا نه؟ مقصودم این است چون هر دانه گندم حجم معینی دارد، مجموع دانه‌های گندم دارای حجم و ابعاد خواهد بود، پس نمی‌تواند بینهایت باشد.

با این بحث، مختصر مفهوم بینهایت را درک کردید، زیرا اول باید بدانید بینهایت به چه می‌گویند، بعد درباره هستی یا عالم و تطبیق آن با مفهوم بینهایت بحث کنیم.

پس محدود در بینهایت نمی‌گنجد و این تصویری غلط است، اما چون به تصور بشر آمده، قطعاً درست است، زیرا بشر اولاً محدود را حس می‌کند و لایتناهی را احساس نمی‌کند. پس به این دلیل جهان محدود است و موجود محدود وجود دارد زیرا تصور بشر و خیال و وهم بشر چیزی خارج از جهان نیست یعنی دروغ نیست، معدوم نیست تصور و خیال وجود دارد، پس حقیقت است.

اما آدم بینهایت را احساس می‌کند، زیرا آدم غیر از بشر است و این آدم است که باید خدا را بشناسد، نه بشر و این آدم است که باید درباره بینهایت تفکر کند نه بشر. آنکس که می‌گوید عقل من به این چیزها نمی‌رسد، حق دارد زیرا او بشر است و آدم نیست و با او بحث نکنید. آن کس که می‌گوید مغز بشر محدود است و خدا بینهایت است و محدود نمی‌تواند بینهایت را ادراک کند درست می‌گوید، زیرا بشر است و بشر محدود است.

قطعاً بدانید که آدمها چنین صحبت و فکر نمی کنند و بعد نمی پذیرند. آدمها محدود نیستند و عرصه بر آدمها تنگ نمی شود و دنیا در نظر آنها تنگ نیست، آنکس که عرصه بر او تنگ می شود و جهان را کوچک می بیند و در مضیق ذهن خودش قرار می گیرد، او بشر است و آدم نیست و شاید حیوان باشد که دست به انتحار می زند و چون دنیا را تنگ می بیند خود را می کشد. او نمی داند که جهان در حرکت است، اگر امروز فشاری هست، فردا گشایشی خواهد بود. فکر خودکشی نشانه علیل بودن مغز است، اینها دیگر چه می گویند؟ تو از لحظه بعد خود خبر نداری بیچاره، چه می دانی شاید لحظه بعد به آن چیزی که می خواهی برسی، کوتاه بین نباش، آدم شو، جهان را لایتناهی بدان، قدرت خدا را بینهایت ببین و مهر و محبت خداوندی را بیکران. قرآن می فرماید: هر کس از یاد خدا غفلت کند در منگنه و پرس روزگار خرد می شود "ومن اعرض ان ذکری فان له معیشتا زنگا" هر کس از یاد ما غافل شود روزگار را بر او تنگ می کنیم، از داخل و خارج وجود خودش در فشارش می گذاریم همه ذرات بدن و روانش را در زیر پرس فولادین می فشاریم و این فرمایش قرآن بدان معنا است، آدم که خدا را می شناسد و به یاد خدا هست هیچگاه درهای جهان و روزگار را بر رخ خود بسته نمی بیند این شعر عامیانه بسیار زیبا است و مصداق دارد:

خدا گر ز حمکت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

از رحمت الهی نا امید نباشید بدانید کلید همه مشکلات در خداشناسی و یکتاپرستی است و آنچه بر بشر می گذرد در سرنوشتش مقدر و مرقوم شده است روی حکمت الهی و لطف بی کران و رحمت واسعه اوست و قطعاً بخیر و صلاح است.

احساس خدائی یا خداگونه بودن

گفتیم که خداشناسی مرحله چهارم یا رابطه خدا و آدم در عالم بر اساس گسترش حس و درک وجود بینهایت است
گفتمش آدم نشانی باشد از عالم همه گفت آدم عالم است و جمع رب العالمین

آدم نمایش ذره ای و آیتی و نمونه ای و نشانه ای از خدا است آنچه در عالم است در نهاد آدم است، آدم با بعد بینهایت عالم است و عالم لایتناهی همان هستی بی ابتدا و بی انتهاست که خداست. اگر آدم خدا را احساس می کند این احساس هم از خدا است خدا می خواهد خود را بشناسد، پس از پشت دیدگان آدم به جمال بی مثال خود می نگرد.

گفتمش خواهم که بینم روی زیبای تو را گفت از خود اندرا و روی خود را تو ببین

قرآن می فرماید به کجا می نگرید؟ به هر چه نظر کنید آن چهره و صورتی از خداست این جهان وجه الله است ظاهرش چهره زیبای خدا و باطنش نیروی بی منتهای اوست، مرکز علم کجاست؟ کیست که ادعای خدائی می کند؟ آنکس که خداگونه شده و احساس کند خدا با اوست. کیست که دم از انا الحق می زند؟ آنکس که آدم است و مرکز عالم است. بینهایت شده و لاحدی را احساس می کند آنکس که خود را محدود نمی بیند هر ذره از وجود بینهایت مرکز اوست و هر جا که شعور تجلی کند حق است.

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست